

منشور مددکاری اجتماعی برای بلایای طبیعی (با نگاهی به زلزله بم)

دکتر حبیب آقابخشی *

مطالعه زلزله‌های گذشته ایران و بروز فاجعه‌های انسانی و مسائل اجتماعی ناشی از آن گویای این حقیقت تلخ است که تجارب هیچ یک از زلزله‌های دلخراش گذشته راه‌گشای برنامه‌ریزی منسجمی برای کاهش عوارض اجتماعی بعدی نبوده است و هر بار به هنگام فاجعه‌ای مهیب، جامعه به هیاهویی همراه با اقدام‌های شتاب‌زده و کم‌حاصل دچار می‌شود که گویی نخستین بار است که دچار فاجعه می‌شود. تنها کافی است به گزارش دکتر ژاله شادی‌طلب با عنوان «تجربه زلزله رودبار - منجیل» مراجعه شود. (شادی‌طلب، ۱۳۷۰).

این مقاله براساس مشاهدات روزهای نخست فاجعه و مصاحبه با زلزله‌زدگان پنجم دی‌ماه ۱۳۸۲ بم تنظیم شده است و در پی توصیف فرایندهای اجتماعی پس از فاجعه و شیوه عملی سازمان‌های امدادگر است؛ همچنین وصف وضعیت دشوار پس از بروز زلزله که ناشی از نبود برنامه‌های منظم کمک‌رسانی است. در این فاجعه نیز به رغم شکل‌گیری نوعی انسجام ملی موقت، به سبب ضعف در مدیریت بحران و عدم طرح برنامه هماهنگ و منسجم از سوی سازمان‌های امدادگر و توزیع نامناسب و غیرآبرومندانانه کالا و آذوقه، همچنین تبعیض آشکار در تأمین نیازهای اولیه بازماندگان، آنچه خسارت دید «سرمایه اجتماعی» بود. در بخش آخر مقاله نیز نویسنده با پیشنهاد «پیش‌نویس منشور مددکاری اجتماعی برای فاجعه‌های غیرمترقبه، چارچوبی برای اصلاح مدیریت مداخله در بحران، پیشنهاد کرده است.

کلید واژه‌ها: ایران، بم، زلزله، فاجعه غیرمترقبه، مددکاری

* جامعه‌شناس و عضو هیئت علمی دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی

مقدمه

زندگی جمعی بشر همواره با دوگونه مسئله عام پیش‌بینی‌پذیر «طبیعی» و «انسانی» مواجه بوده است. در پیدایش مسایل طبیعی، برخلاف مسایل انسانی، دست بشر چندان در کار نیست و این حوادث هر از گاهی رخ می‌دهد و فاجعه‌هایی دلخراش می‌آفریند. این فاجعه‌ها، وضعیتی بحرانی ایجاد می‌کنند و در وضعیت بحرانی نیز روش‌های معمول، کارآیی ندارند: «فاجعه دلخراش رخ داده؛ زمان عکس‌العمل کوتاه است، غافل‌گیری و آماده نبودن جامعه، موجب تصمیم‌گیری‌های نادرست مبتنی بر کم‌اطلاعی می‌شود».

در بین مسایل و سوانح طبیعی، غافل‌گیری زلزله بیش‌تر است و در نبود قدرت پیش‌گیری و آمادگی جامعه به فاجعه‌ای انسانی مبدل می‌شود که هم بر آدمیان و هم بر زیستگاه او و جامعه‌اش اثرات تخریبی مستقیم، غیرمستقیم و ثانویه برجای می‌گذارد. این شرایط، لزوم فعالیت‌های مددکاری فردی، گروهی و جامعه‌ای را در بحران اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

در پیش‌گیری از حوادث، بهترین راه، جلوگیری از وقوع آن است اما درباره زلزله که نمی‌توان از آن جلوگیری کرد، مناسب‌ترین شیوه در گام نخست، پیش‌گیری از بروز بحران پس از فاجعه است. گام دوم آمادگی کامل ستادهای کمک‌رسانی و هماهنگی امکانات و منابع از طریق برنامه‌ریزی دقیق و تجهیز نیروهای کارآمد، تمرین نیروها و گوش به زنگ بودن آن‌ها برای حوادث قابل پیش‌بینی فاقد پیش‌گیری است. گام سوم، رویارویی با فاجعه است که شرط لازم آن سرعت متناسب با موقعیت فاجعه است. در این مرحله، پیش‌گیری از گسترش ضایعات و محدود ساختن وضعیت بحرانی دارای اهمیت است. گام چهارم، پیش‌گیری از برجای ماندن وضعیت بحرانی و اثرات ناشی از آن است. به عبارتی، در این مرحله به سرعت باید خسارت‌ها جبران شوند تا موجب گسترش بحران نگردد و سرانجام گام پنجم، یعنی عادی‌سازی وضعیت فرامی‌رسد تا روال زندگی معمول بر منطقه، حاکم شود.

۱) سیر تاریخ زلزله در ایران

از نظر جغرافیایی، ایران که در کمربند زلزله هیمالیا - آلپ قرار گرفته، همواره در انتظار وقوع حادثه است. نخستین زمین‌لرزه‌ای که در تاریخ ایران ثبت شده، زمین‌لرزه چهارصد سال پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) است که منطقه ری را به ویرانه‌ای مبدل ساخت و تا سال ۱۱۷۹ هجری قمری، هر چهار تا نه سال یک زمین‌لرزه ذکر کردنی و ویران‌گر در مکانی از این سرزمین رخ داده و قربانیان زیادی داشته است؛ از جمله در سال ۲۳۵ هجری قمری، زلزله مهیبی استان پهناور خراسان و توابع نیشابور را ویران ساخت که دویست هزار نفر جان باختند و تمامی روستاها ویران شد. دو سال بعد از آن نیز تبریز با خاک یکسان شد و در سال ۳۳۷ هجری، زلزله‌ای عظیم شمال مرکزی ایران را لرزاند به گونه‌ای که دشت‌ها و کوهستان‌های منطقه نیز خسارت دیدند و مجدداً نیشابور در سال ۵۸۸ هجری بر اثر زلزله به کلی ویران شد. در سال ۸۱۹ زلزله فارس متجاوز از ده‌هزار کشته برجای گذاشت و متعاقب آن تبریز بار دیگر بر خود لرزید و زلزله قربانیان زیادی گرفت. در سال ۱۳۴۱ در منطقه پهناور و پرجمعیت جنوبی قزوین بر اثر زلزله، نود و یک روستا به کلی ویران شد و به ۳۰۰ روستای دیگر نیز آسیب جدی وارد آمد. (سزوملویل، ۱۳۷۰)

حضور به موقع مددکاران اجتماعی، به همراه خانم فرمانفرمائیان، رئیس آموزشگاه خدمات اجتماعی و مشارکت بی‌نظیر اقشار مردم، بازسازی کالبدی و اجتماعی منطقه را فراهم ساخت. در سال ۱۳۴۷ زلزله شدیدی دیگر بار به استان خراسان ضربه زد و شهر فردوسی را به کلی ویران ساخت. دشت بیاض و روستاهای بسیاری دچار آسیب جدی شدند. آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، فضایی فرهنگی اجتماعی را با تأکید بر مشارکت فعال بازماندگان و تفکیک کارهای روزانه برحسب توانایی‌های هر جنس، به منظور بهره‌گیری از انرژی‌های فاجعه‌دیدگان و پیش‌گیری از وابستگی آنان، ایجاد کرد.

در سال ۱۳۵۱ جنوب ایران لرزید؛ در سال ۱۳۵۶ مرکز ایران در اصفهان و سال بعد در ۱۳۵۷ طیس در دام زلزله‌ای مهیب گرفتار آمد که سی روستا ویران و ۱۸۲۲۰ نفر جان باختند. یک سال بعد شمال شرقی کشور آسیب دید و زلزله خردادماه ۱۳۶۰، گلباف را در



استان کرمان دچار ویرانی کرد. رودبار و منجیل نیز در خردادماه ۱۳۶۹ به شدت لرزیدند و خسارت دیدند و به روستاهای دامنه سبلان نیز آسیب جدی وارد شد. در ۱۳۷۹ زلزله، زنجان و سپس آوج قزوین را دچار آسیب کرد.

نگاهی گذرا به سیر زلزله در ایران و پیدایش آسیب‌های ناشی در هر فاجعه و بهره‌گیری از تجارب پیشین، می‌تواند در کاهش اثرات تخریب انسانی، موثر افتد.

۲) روش‌شناسی مطالعه زلزله بم

به رغم وجود بسیاری از روش‌های رایج اندازه‌گیری دقیق کمی، مناسب‌ترین روش مطالعه روزهای نخست فاجعه، بهره‌گیری از مشاهده و مصاحبه‌های مددکاری اجتماعی تشخیص داده شد تا به توصیف رفتارهای فردی و رفتارهای سازمانی، به اختصار اشاراتی شود.

ساعت پنج و سی دقیقه بامداد جمعه، پنجم دی‌ماه ۱۳۸۲ بم با زلزله‌ای به قدرت ۶/۳ ریشتر بر خود لرزید و کم‌تر عمارتی برجای ماند. [در بین کودکان ژاپنی، زلزله‌های تا ۷/۶ ریشتر، به «گهواره جنینانی مادر بزرگ» معروفند. (صداقتی، ۱۳۸۱: ۱۱۸)]. به رغم هشدارهای پی در پی زمین در شبانگاه و نیمه‌شبان، خفتگان، پیام زمین را جدی نمی‌انگارند و احتمالاً موسسه مسئول ثبت این پیام‌ها نیز هشداری به مردم نمی‌دهد. زیرا معمولاً پیش از وقوع یک زلزله بزرگ، لرزه‌های کوچک‌تری رخ می‌دهد که از فعال شدن زمین در آن نواحی نشان دارد. پس از فاجعه، سازمان‌های امدادگران دچار آشفتگی و شتاب می‌شوند و سخاوت‌مندی‌های بی‌شمار ایرانیان و دیگر جوامع، اندک می‌نماید. بی‌نظمی و پراکندگی در کمک‌رسانی و ناآگاهی از فنون امداد و برنامه‌های منسجم از پیش تعیین‌شده، توزیع کالا و انتقال مجروحان را مشکل می‌سازد. مردم کرمان که شهروندان همسایه خویش را در تنگنا یافته‌اند، صبحگاهان، پیش از مسئولان و سازمان‌های اجتماعی کمک‌رسان به منطقه شتافته، مصدومان را با وسایل سواری شخصی، وانت‌بار و حتی ماشین‌های حمل‌زیاله به کرمان منتقل می‌کنند. در این فاصله حضور پزشکان خستگی‌ناپذیر کرمانی از نخستین ساعات روز جمعه چشم‌گیر است. پزشک نمونه استان در کنار همسرش وسایل آزمایشگاه

خصوصی خود را به همراه دارد و هر دو سخت مشغول کار هستند. نبود نظم و امنیت در منطقه برخی ارادل را بدانجا می‌کشاند که نه تنها به غارت کالاها و اهدایی مردم بسنده نمی‌کنند بلکه برای غارت اجناس گران‌بهای مردمان زیر آوار نیز فرصت کافی می‌یابند.

بامداد روز بعد اتوبوسی با چهل نفر مددکار اجتماعی و دانشجویان دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی* از راه می‌رسند، در میدان فرمانداری چادر می‌زنند و بی‌پیرایه و بی‌تکلف کار می‌کنند؛ بی‌هیچ نیازی به حضور دوربین‌ها برای تبلیغ. حضور نیروهای انتظامی به رغم راه‌بندان‌های فشرده، به منطقه نظم و امنیتی می‌بخشد.

بازماندگان زیاد نیستند اما چادر کم است و سرمای شب‌های دی‌ماه بم، استخوان‌سوز. عده‌ای بدون چادر و پتو مانده‌اند اما شنیده‌اند که چادرهای مجهز خارجی رسیده است. بازماندگانی که غارت روز نخست را تجربه کرده‌اند ترجیح داده‌اند بر خرابه‌های خانه‌های خویش پای بفرسند و از دریافت آذوقه بازمانند اما پاسدار اجناس زیر خاک خود باشند. هنوز اجناس و آذوقه کامیون‌ها به دست فقرای منطقه‌های مجاور رفته می‌شود و به توزیع کالا چهره‌ای زشت می‌بخشد. بمی‌های آبرومند و کهنسالان از خرابه‌های خود حرکت نمی‌کنند و به آذوقه واقعی نمی‌نهند. شیوه توزیع به قدری نامطلوب است که فقرای غیربومی نیز دچار بی‌حرمتی می‌شوند؛ به بیان معاون سلامت وزارت بهداشت که در منطقه حضور دارد: «آن‌چه بیش از همه اسفبار است، پایمالی کرامت و شأن آدمی است...»

پس از گذشت هفت روز، نیازها مشخص نیست. وضع کودکان و زنان وخیم‌تر است. کسی به نیاز بهداشتی زنان و دختران نمی‌اندیشد. از توالت و حمام صحرائی نشانی نیست. امروز که هفتمین روز فاجعه است، شهر ویران بم، رفتگرانی زحمتکش را به خود می‌بیند با جاروهایی در دست که نمی‌دانند هزاران بطری آب معدنی درسته‌ای را که زیر پای عابران ریخته شده زباله پندارند یا ماده‌ای زندگی‌بخش! توزیع کالا نیز چنین است: هنوز لباس‌ها و نان‌های انباشته شده و رها شده در گوشه و کنار شهر به چشم می‌خورد.

* سرپرستی این تیم را دکتر مصطفی اقلیما به عهده داشتند.



انجمن‌های غیردولتی، بدون توجه به دوربین‌های فیلم‌برداری و تبلیغات رایج در منطقه، به کمک‌رسانی دقیق‌تری سرگرم‌اند. پرستاران و مددکاران اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی و افراد متخصص داوطلب نیز، بی‌مدعا همپای آنان مشغول به کارند، اما نبود مدیریت مطلوب در شرایط بحران، از کارآیی آنان کاسته است و برخی از داوطلبان ماهر، صحنه را ترک گفته‌اند. گروه‌های امداد خارجی، از حضور در جشن‌های سال نوی خود چشم پوشیده و بی‌تکلف اما منظم، مشغول یاری‌رسانی هستند.

مصاحبه‌های موردی با عده‌ای از آسیب‌دیدگان بمی که اغلب آنان سرانگشتانی زخمی دارند و از آن‌ها به جای کاوش «زیر آوارماندگان» استفاده کرده‌اند، گویای این حقیقت تلخ است که می‌پندارند در روزهای آینده فراموش می‌شوند. هنوز نمی‌دانند بازسازی خانه‌های ویران شده کی و چگونه صورت می‌گیرد. برخی هنوز هم در حالت شوک به سر می‌برند؛ برخی به دنبال اشیای قیمتی یا خاطره‌انگیز خود در ویرانه خویش به جست‌وجو مشغولند. برخی افسرده از این‌که چرا این حادثه برای آن‌ها روی داده، عده‌ای نیز در کمند احساس گناه که چرا فقط آن‌ها زنده مانده‌اند؛ تعدادی نیز خداوند را مسئول مجازات خویش می‌پندارند. بعضی از برنامه‌های صدا و سیما نیز همین پندار را تقویت می‌کنند که می‌تواند در آینده به رفتارهای نادرستی منجر شود. در مجموع، آسیب‌دیدگان فاجعه، از شیوه توزیع آذوقه و کالا و رفتار سازمان‌های کمک‌رسانی ناخرسندند. هجوم فقرای نواحی مجاور و تعقیب کامیون‌های حاوی کالا، بمی‌ها را شگفت‌زده ساخته، بر فضای بی‌اعتمادی می‌افزاید و شایعه‌ها شکل می‌گیرد، تا جایی که عده‌ای زمزمه می‌کنند: «این فاجعه، زلزله نبود، آثار دفن زباله‌های اتمی بود».

۳) رفتار بازماندگان و رفتار سازمان‌های امدادگر

درحالی‌که بازماندگان بمی سخت در جستجوی گمشدگان‌اند، برخی سازمان‌های اجتماعی کمک‌رسان، رفتاری مغایر این وضع دارند و در پی اعزام کودکان به ظاهر بی‌سرپرست به تهران‌اند. در واقع سازمان‌های امدادی، مشارکت افراد صاحب نفوذ و معتمد بازمانده محلی

را نادیده می‌گیرند و از ویژگی بارز آن‌ها که همیاری است، بهره نمی‌برند همچنین به مشارکت مردم توجه نمی‌کنند و امکانات بالقوهٔ بازماندگان را ناچیز می‌شمارند. در واقع پیوندی ضعیف بین نیازهای واقعی، مشارکت مردم و مسئلهٔ امداد وجود دارد.

بازماندگان بومی که وضعیت غارت را تجربه کرده‌اند، ترجیح داده‌اند حافظ اجناس زیر خاک خرابه‌ای خود باشند و به مکان دیگری منتقل نشوند، اما سازمان‌های کمک‌رسان برای امداد رسانی ساده‌تر مایلند که آن‌ها را در اردوگاه خارج از محدودهٔ خانه‌ها اسکان دهند.

آسیب‌دیدگان زلزله از شیوهٔ توزیع کالا و آذوقه سخت شکایت دارند و سازمان‌های امداد رسان، اغلب کالاها و آذوقه‌ها را در اختیار فقرای غیربومی که به منطقه شتافته‌اند، قرار می‌دهند، زیرا از افراد بومی در شناسایی آن‌ها کمک نمی‌طلبند. ادغام فقرای نواحی مجاور با آسیب‌دیدگان بومی، بعدتر سازمان‌های کمک‌رسان را دچار مشکل می‌کند.

درحالی‌که زنان و مردان بازمانده روزها را در بیکاری و سرگردانی سپری می‌کنند و در آتش سوگ می‌دمند، سازمان‌های اجتماعی کمک‌رسان، از نیروهای بالقوهٔ آنان و ویژگی توان‌سازی با شرایط موجود به منظور تهیه و توزیع آذوقه و کالا، بهره‌ای نمی‌برند و خود به توزیع نامطلوب می‌پردازند. فشارهای بیرونی و مافوق سازمان‌ها برای عادی کردن اوضاع، موجب آشفتگی بیش‌تر و ناکارآمدی فعالیت این سازمان‌ها می‌شود. کاهش کارایی آن‌گاه جلوهٔ روشن‌تری می‌یابد که سازمان‌های اجتماعی کمک‌رسان به جای بهره‌گیری از نیروهای داوطلب ماهر، از کادر اداری خود استفاده می‌کنند و نیروهای متخصص و دارای مهارت را سرخورده باز می‌گردانند. کادر اداری با این تصور نادرست که آسیب‌دیدگان قادر به تصمیم‌گیری نیستند، به جای خود آن‌ها و برایشان تصمیم می‌گیرند که در آینده‌ای نه چندان دور واکنش‌های منفی را سبب می‌شود.

سازمان‌های غیردولتی حاضر در منطقه به نحو شایسته‌تری، با توجه به نیازهای ضروری‌تر آسیب‌دیدگان، به کمک‌رسانی مشغولند اما تمایلی به توزیع کالا تحت نظارت سازمان‌های دولتی و عمومی کمک‌رسان ندارند بلکه بر این باورند که خود باید به توزیع مستقیم کالا بپردازند. حضور جمع زیادی از مردم شهرهای مجاور به همراه کالاهای

اهدایی دیگر شهروندان که نشان از همبستگی مردمی در جامعه است، گاهی دست و پاگیر می‌نماید، زیرا آنان بر این باورند که راه درست کمک‌رسانی، توزیع مستقیم به دست خویش است. به رغم این همبستگی‌های ملی، رویه دیگر سکه نشان از نوعی بی‌اعتمادی و تخریب «سرمایه اجتماعی» در سطح ساختار اجتماعی دارد.

نیروهای بازماندهٔ بمی، برای درک نیازهای واقعی آسیب‌دیدگان، مناسب‌ترین منبع کمکی بودند، لیکن از این ذخیره محلی استفاده‌ای نشد. برخی از سازمان‌ها به ویژه نیروهای انتظامی براساس سلسله مراتب قدرت، توجهی به مشارکت واقعی مردم بومی نداشتند و این نکته حتی در نقاط گاه‌ها به خوبی مشاهده می‌شد. ناهماهنگی در رفتار سازمان‌های اجتماعی به نوعی بلا تکلیفی در انجام فعالیت‌ها منجر شده بود و در برخی از مناطق بم رفتارهای سازمانی متفاوتی به چشم می‌خورد که موجب بروز بدبینی ناشی از تبعیض در بین آسیب‌دیدگان می‌شد؛ از این رو اینان در تصمیم خود برای ماندن در خرابه‌های خویش مصمم‌تر می‌شدند.

اما در بین سازمان‌های اجتماعی مختلف نیز رفتارهای ناشی از بی‌اعتمادی به چشم می‌خورد. برخی از سازمان‌ها، امکانات موجود خود را مخفی می‌کردند و هر یک سازمان دیگری را به چشم رقیب می‌نگریست تا کمک‌رسان. عدم کارآیی برخی از سازمان‌های اجتماعی به حدی بود که عملاً در پی جدا کردن سالمندان و خردسالان از منطقهٔ زیستشان بودند غافل از این نکتهٔ مهم که حمایت‌های اجتماعی، هنوز در منطقه وجود دارد. بازماندگان برای کسب حمایت‌های اجتماعی تمایل دارند در درجهٔ نخست با خانوادهٔ خویش همراه شوند و در غیراین صورت، به دنبال اقوام و خویشاوندان می‌گردند تا در درون چنین شبکه‌ای از حمایت‌های اجتماعی برخوردار شوند. وظیفهٔ چنین سازمان‌هایی، استحکام بنیهٔ اقتصادی چنین شبکه‌ای است تا از اقوام و خویشان خود در منطقه حمایت کنند.

تیم‌های امداد خارجی در اکیپ‌هایی منظم از بامداد تا غروب هر روز به امداد رسانی بی‌وقفه مشغول بودند. هفتمین روز فاجعه مصادف با جشن‌های ژانویه بود و آنان به این



پرسش که: «نو شدن سال خود را در میان این جمع آسیب‌دیده می‌گذرانید...» با چهره‌ای رضایتمند پاسخ می‌دادند که: لذتی بالاتر از امداد درست و دقیق سراغ ندارند... و چه نیکو دریافته بودن مفهوم «بنی‌آدم» را که اعضای یکدیگرند.

۴) پیش‌نویس منشور مددکاری اجتماعی برای فاجعه‌های غیرمترقبه

منشور مددکاری اجتماعی در فاجعه‌های غیرمترقبه نشان می‌دهد که چه اقدام‌هایی، در چه مراحل و از طرف چه نیروهایی باید صورت پذیرد تا هدف تعیین شده، تحقق یابد. این منشور به‌عنوان فرایند محور فعالیت‌ها، به چهار مرحله پیش از فاجعه، زمان فاجعه، روزهای نخست فاجعه و هفته‌های اول فاجعه تقسیم می‌شود و سرانجام منجر به جلب مشارکت واقعی بازماندگان برای بازسازی منطقه می‌شود.

۴-۱) مرحله پیش از فاجعه

برنامه‌های پیش از فاجعه، به مراتب ثمربخش‌تر از برنامه‌های پس از فاجعه‌اند:

- آموزش مددکاران اجتماعی برای آمادگی کار در شرایط بحران؛
- پیش‌بینی‌های ضروری؛
- پیش‌گیری‌های ممکن؛
- آموزش کاهش آسیب‌پذیری شامل:
 - الف) پیش‌گیری از ضایعات نابه‌جای پس از حادثه؛
 - ب) بسیج همگانی برای مقابله با عوامل بحران‌ساز فیزیکی و رفتاری.

۴-۲) زمان فاجعه

- اقدام اجتماعی برای برپایی سریع ستادهای خدماتی به منظور اسکان اضطراری و موقت کودکان، زنان، سالمندان و معلولان، در منطقه؛
- مطالعه سریع نیازمندی‌های اولیه؛



- آمارگیری دقیق از بازماندگان؛
- شناسایی اقوام و خویشاوندان کودکان بازمانده؛ استقرار کودکان در منطقه و احتراز از تغییر مکان عجولانه آنها؛
- ایجاد پل ارتباطی بین بازماندگان و مجروحان ساکن در مراکز مختلف درمانی.

۳-۴) روزهای نخست فاجعه

- پی‌گیری اقدامات مراحل قبلی؛
- ارزیابی اسکان‌های اضطراری موقت به منظور اسکان مناسب‌تر؛
- تأکید بر اسکان موقت به صورت خانواده‌های «تک‌جنسی»؛ به جز خانواده‌های بی‌تلفات، خانواده‌های دارای پدر و یا مادر و فرزندان... این نظام خانواده تک‌جنسی در گروه‌های سنی مختلف شکل می‌گیرد تا هم شبه‌خانواده‌ای تداعی شود و هم از احتمال بروز رفتارهای انحرافی جلوگیری شود. در روزهای بعد می‌توان بازماندگان خویشاوند را در اسکان مناسب‌تر یاری رساند؛
- بهره‌گیری از انرژی‌های خاص افراد بازمانده، به جای دل‌سوزی‌های محض و به سوگ نشستن‌های طولانی که نتیجه نهایی و کارکرد پنهان این بهره‌گیری، پیش‌گیری از بروز خشم بازماندگان و تقویت مشارکت واقعی آنان به منظور بازسازی منطقه در مراحل بعدی است. تجارب زلزله‌های پیشین و مشاهده رفتار بازماندگان، گویای این واقعیت است که بازماندگان فاجعه، افرادی درمانده نیستند بلکه دارای انرژی‌های فراوانی هستند و «دگریاری» آنها به شدت افزایش یافته است. مردان به نوعی و زنان به گونه‌ای دیگر که ثمربخش است، می‌توانند امدادگران را یاری رسانند تا تصمیم‌های منطقی‌تری بگیرند و خود در فعالیت‌های روزانه خویش مشارکت کنند.

۴-۴) هفته‌های اول فاجعه

- بازنگری برنامه‌ها و اصلاح موردی آنها؛

- ارائه یافته‌ها و نحوه همکاری با مسئولان محلی؛
- استقرار وضعیت نسبتاً عادی و اسکان‌های مناسب‌تر؛
- ... زمینه کار و تلاش مجدد و پیش‌گیری از وابستگی مردم؛
- شناسایی دقیق‌تر افراد نیازمند و بی‌سرپرست و تشکیل هسته‌های خویشاوندی؛
- رشد و توسعه محلی و زمینه‌های بازسازی منطقه با مشارکت سازمان‌های محلی.

۵) توان بخشی افراد و بازسازی منطقه

پس از گذر از این مراحل، تعدادی از مددکاران اجتماعی مجرب در منطقه به کار خود ادامه می‌دهند تا در کنار روان‌شناسان و مشاوران متخصص، در قالب یک کار تیمی بازتوانی اختلال‌های ناشی از پس‌ضربه‌های حادثه را سامان بخشند. علاوه بر این، تأکید بر مشارکت واقعی مردم، مشارکت در تفکر، برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری و اجرا برای بازسازی خانه‌های خویش، از ظرافت خاصی برخوردار است که شیوه عمل این نوع مشارکت، به تفصیل بیان خواهد شد.

۶) نتیجه‌گیری و پیشنهاد

به احتمال قوی، این فاجعه، آخرین فاجعه طبیعی کشورمان نیست. برای جلوگیری از سردرگمی و اجتناب از افسانه شتاب در روز فاجعه و در نتیجه، بروز آسیب‌های دلخراش سهمگین‌تر از فاجعه، هر سازمان کمک‌رسان، براساس نوع فعالیت‌های ضروری و مستقیم خود در هر مرحله، منشور کار خویش را در اختیار سایر سازمان‌های اجتماعی کمک‌رسان قرار دهد تا «وظایف مستقیم» و «وظایف کمکی» هر سازمان، برای سازمان‌های دیگر به روشنی تشریح شود و پیش از بروز فاجعه زلزله‌ای دیگر در جایی از کشورمان، نمایندگان هر سازمان، با نقش و وظایف مستقیم و کمکی سازمان‌های دیگر آشنا شوند تا هماهنگی کامل با دانستن قلمرو فعالیت هر سازمان امدادگر حاصل آید. ناگفته پیداست که در شرایط فاجعه، تنها مدیران آگاه و ماهر، توانمند، بالیاقت و دوران‌دیش قادر به برنامه‌ریزی و



تصمیم‌گیری‌های دقیق هستند. بسیاری از مدیران مسئول در منطقهٔ بم که فعالیت‌های اجتماعی را بر عهده داشتند، از رشته‌های تحصیلی غیر علوم اجتماعی بودند و آگاهی کم‌تری از موضوع ارتباطات، همکاری‌های مردمی و هماهنگی‌ها داشتند. «منشور مددکاری اجتماعی برای فاجعه‌های غیرمترقبه»، تلاش داشته تا با ارائهٔ جدول شرح وظایف تخصصی و تقسیم کار پیشنهادی فعالیت‌های پراکنده را کاهش داده و وظایف مستقیم هر سازمان را به روشنی تعیین کند تا در زمان فاجعه، از تداخل در کارها جلوگیری شود و هماهنگی‌ها افزایش یابد.

۱- سرز، امیر ملویل (۱۳۷۰). تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ابوالحسن رده، انتشارات آگاه.

۲- صداقتی، علی. (۱۳۸۱). فصلنامه رفاه اجتماعی ۱۱۸:۴.

۳- نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران. (۱۳۷۰). دفتر اول.

- 4- Coleman, J. (1988). "Social capital in the creation of Human capital". American Journal of sociology, vol 94.